

بسم الله الرحمن الرحيم

تساوی و تبعیض بین اولاد

روایات

در مورد تبعیض بین اولاد عرض کردیم که دو گروه و طایفه روایات وجود دارد، یک طایفه که مهم‌ترین آن‌ها همان حدیث سکونی است مشتمل بر مذمت عدم تساوی در عمل و رفتار با کودکان است و روایات دیگری که ترغیب به تساوی و عدالت می‌کنند و طایفه دوم روایاتی است که تبعیض را مجاز شمرده‌اند که ظاهرش هم همان اباحه به معنای خاص است نه اباحه‌ای که قابل جمع با کراهت باشد،

جمع‌بندی روایات

در جمع بین این‌ها وجوه پنج‌گانه‌ای را ذکر کردیم و من‌حیث‌المجموع ترجیح ما با این بود که در ابراز عواطف و محبت که نیازهای اولیه فرزندان مخصوصاً در دوران کودکی و نوجوانی است در آن جا باید به تساوی برخورد کرد و نباید به گونه‌ای رفتار کرد که احساس تبعیض و عدم تساوی شود و بعید نیست که ما الزام هم بگوییم که به هر حال یک استحباب مؤکدی دارد ولی ظاهر روایت سکونی هم الزام است؛ و اما در امور بذل و بخشش و وصیت و امثال این‌ها به‌ویژه در دوران بزرگسالی و سنین بالاتر این قطعاً منعی ندارد و مباح است و حتی کراهتش را هم نمی‌شود خیلی ثابت کرد مگر این که در آن خوف فتنه و فساد و امثال این‌ها باشد، این جمع‌بندی جمع این روایات بود.

مقتضای قواعد در تربیت خانوادگی

در تکمیل بحث چند نکته را عرض کنیم، یک نکته و یک بحث این است که مقتضای قواعد در مسئله چیست؟ اگر کسی گفت که این روایات معارض‌اند، چون ممکن است اگر کسی همه وجوه جمع را اشکال کند تعارض و تساقط می‌شود و وقتی تعارض و تساقط شد باید رجوع به قواعد کنیم، بنابراین دانستن مقتضای قواعد هم در این جا مهم است، هم به لحاظ این که ممکن است کسی بگوید این‌ها را تعارض و تساقط می‌کند و باید ببینیم قواعد چه می‌گوید و هم این که آن جمعی که ما کردیم به شکلی است که در بخش‌هایی از آن نیاز به قواعد عامه دارد.

اگر ما فرض بگیریم که اصلاً روایتی در این موضوع در دست ما نبود، آیا قواعد در این جا اقتضایی دارد و چه اقتضایی دارد؟ علی‌القاعده در این جا می‌شود به قواعدی مراجعه کرد و حکم مسئله را به دست آورد، اگر هم قواعد مشکلی پیدا کرد در آن صورت سراغ قواعد و اصول اولیه می‌آییم.

اصول عامه تربیت خانوادگی

ما یک سلسله قواعدی را در تربیت خانوادگی پایه‌ریزی کردیم که سال‌های قبل هم به آن اشاره کردیم و متخذ از آیات و روایاتی بود که قبلاً بحث شد، ما چند تا از قواعد عامه‌ای که داشتیم در این جا بیان می‌کنیم و در این جا هم حتماً می‌شود منطبقش کرد و نتیجه‌ای از آن قواعد در بحث خودمان بگیریم.

یک. اصل «وقایه»

یک قاعده عامه و اصل عمومی همان اصل وقایه بود که یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**، این یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا** می‌گوید که ضرورت دارد که شما فرزندانان را از آن چه که موجب وقوع آن‌ها در معصیت و گناه می‌شود بازدارید.

دو. اصل «مضاره»

آیه مضاره داشتیم که حرام است که پدر و مادر ضرر و زیان جسمی یا جانی متوجه فرزندانان کنند. یا در روایت رساله حقوق دارد که در برابر این که آن‌ها را به سمت خدا راهنمایی کند مسئول است و تأدیب کند و آن‌ها را مقید و مؤدب به آداب شرعی کند و همین‌طور ادله فراوانی که سابق داشتیم.

قواعد فقهی تربیت خانوادگی

حاصل مجموعه این آیه وقایه و آیه مضاره و روایاتی که در تأدیب داشتیم و امثال این‌ها چند قاعده فقهی است.

یک. قاعده «حرمت اضرار»

یک قاعده فقهی این است که هر اقدامی که موجب این شود که ضرر و زیان متعارف و ملموس عرفی به بچه‌ها وارد شود، این حرام است و تکلیف پدر و مادر این است که این زیان را به او وارد نکنند، البته ضرری که عرفاً ضرر معتناهی است یعنی در جایی که می‌داند این کار موجب اضرار به او است این جایز نیست، اضرار به دیگران

هم جایز نیست اما در مورد فرزندان قاعده خاص دارد و مقصود همین اضرارهای دنیایی است و اضرار در جسم یا مسائل روحی و عاطفی و... اضرار است و این یک قاعده است که اضرار به دیگری جایز نیست منتها در جایی که مطمئن باشد که این ضرر به او وارد می‌شود، ممکن است بگوییم در جایی که خوف ضرر هم وجود دارد و خوف عقلایی آن هم شاید جایز نباشد، ولی قطعاً در جایی که می‌داند این اقدام او موجب زیان به او می‌شود، این جایز نیست، این قاعده را به آیات و روایات مستند کردیم و سابق بحث کردیم.

قاعده «اضرار» در تبعیض

این قاعده می‌گوید اگر تبعیض طوری است که موجب می‌شود که از نظر جسمی یا در معیشت و زندگی ضرری به او بزند جایز نیست، بعضی از تبعیض‌ها مخصوصاً در دوران کودکی که مسلم است که اگر تبعیض قائل شود این بچه دچار عقده‌هایی می‌شود که صدها مشکل در او پیدا می‌شود، البته همه جا این‌طور نیست ولی یک نوع از تبعیض‌ها هست که ضرر و زیان روحی را قطعاً وارد می‌کند و اگر هیچ دلیلی هم نداشتیم می‌گفتیم که جایز نیست، مثلاً دو بچه دوقلو دارد و یکی را به هر دلیلی مورد بی‌مهری کامل قرار می‌دهد و یکی را هم در همه جا و در مرثا و منظر مورد مهر و محبت قرار می‌دهد، این قطعاً جایز نیست، جایی که مطمئن است که او از نظر روحی آسیب می‌بیند این جایز نیست، البته همه تبعیض‌ها این‌طور نیست، هرگاه روایت و قاعده خاصی نباشد قاعده‌این را اقتضا می‌کند که هر تبعیضی، چه تبعیض در عواطف و مهر و محبت و چه در تعاملات دیگر هر رفتار تبعیض‌آمیزی که آن شخص مطمئن باشد که موجب می‌شود یک زیان و ضرر روحی و روانی در این شخص ایجاد شود و ضرر هم ضرر معتناهی است و عرف کاملاً آن را ضرر می‌بیند، این حرام است، هم لا تضار است و هم ادله دیگری که وجود دارد.

جواز در برخی مصادیق تبعیض

البته مطلق تبعیض این‌طور نیست خیلی از تبعیض‌ها آثار ملموس و محسوسی ایجاد نمی‌کند و گاهی هم تبعیض، تبعیض معکوس است و آن هم قطعاً اشکالی ندارد یعنی یکی که کمتر دارد بیشتر به او توجه می‌کند که آن عیبی ندارد و تبعیضی است که مشمول این بحث نیست و لذا تبعیضی که موجب این خسارت‌ها و آسیب‌های روحی و روانی مطمئن در شخص شود این طبق قواعد حرام است، هیچ دلیل مخصصی هم ما در این جا نسبت به این قاعده نداریم، برای این که حتی روایاتی که می‌گویند تبعیض در نحلّه و وصیت و بذل و بخشش و هبه و... جایز است مطمئناً منصرف از این نوع تبعیض است یعنی تبعیضی که مطمئن باشد که یک آثار روحی مخربی در شخص ایجاد

می‌کند یعنی اصلاً نمی‌توانیم به اطلاق آن عمل کنیم و بگوییم چنین چیزی را هم شامل می‌شود، این هم طبق قاعده اشکال دارد و هم اگر آن روایات جواز تبعیض را بپذیریم قطعاً باید بگوییم منصرف از این چنین تبعیض‌هایی است و این اشکال دارد و حرام است؛ اما اگر نمی‌داند که این تبعیض آثار مخرب دارد یا ندارد و شک دارد، این مانعی ندارد، یا این که می‌داند آن اثر را نمی‌گذارد یا این که تبعیض معکوس است که باز می‌داند اثر نمی‌گذارد یعنی نسبت به آن بچه‌ای که حالت عقب‌ماندگی دارد توجه بیشتری می‌کند که اثر روی دیگری نمی‌گذارد یا از قبل توجیه می‌کند و آن اثر منفی را نمی‌گذارد.

حکم در تبعیض بین اولاد

لذا حکم این است که تبعیض‌هایی که آثار روانی مخرب باقی می‌گذارد اشکال دارد، هم قاعده کلی می‌گوید اشکال دارد و روایات هم منصرف از این است، این یک حکم است که از این قاعده استخراج می‌شود و ذیلش هم این توضیح را دارد که اگر تبعیض این اثر مخرب را نداشته باشد اشکال ندارد.

انواع تبعیض

چگونه این تبعیض اثر مخرب ندارد؟ برای این که تبعیض انواعی دارد، یک نوعش این است که این تبعیض خیلی خفیف است، دوم این که این تبعیض در مرثا و منظر بچه‌ها نیست و آن که مفضل علیه است نمی‌فهمد، سوم این که تبعیضی که ایجاد می‌کند طرف را توجیه می‌کند که این احساس در او ایجاد نشود، چهارم این که این تبعیض معکوس است و نسبت به بچه‌ای است که مشکلات بیشتری دارد، قاعده فقهی کلی این است که تبعیضی که له آثار سوء است حرام است چون مضر است و اضرار در آن وجود دارد و تبعیضی که این طور نباشد اشکالی ندارد منتها مصداق‌های تبعیض غیر مضر همین چهار پنج موردی است که عرض کردم. این یک قاعده اضرار و رفتارهای ضرر آمیز از جمله تبعیضی که اضرار آمیز است که این اشکال دارد و قاعده‌ای است که بر تبعیض هم منطبق می‌شود منتها همه تبعیض‌ها این طور نیست، پس تبعیض علی‌قسمین، تَبْعِیضٌ یُضَرُّ بِمَعْنَوِیَةِ الشَّخْصِ وَ رَوْحِیَّتِهِ وَ تَبْعِیضٌ غَیْرُ مُضَرٍّ بِهِ وَ آن حرام است و این حرام نیست.

دو. قاعده «وجوب وقایه»

قاعده دوم در جاهایی است که این تبعیض فقط ضرر مادی نمی‌زند بلکه منشأ ابتلا شخص به گناه و معصیت می‌شود که یک درجه بالاتر است، گاهی این‌طور است که فقط یک آسیب روحی می‌بیند ولی مبتلای به چیزی نمی‌شود، در تعاملات انسان‌های عادی هم همین‌طور است یعنی گاهی انسان با چیزی مواجه می‌شود که خلاف انتظارش است و واقعاً عمل دیگری برای او خیلی آسیب می‌زند ولی او بر خودش مسلط است ولی این موجب نمی‌شود که پا را از محدوده شرع بیرون بگذارد، ولی گاهی تبعیضی است که واقعاً روح او را آزرده کرده است و ضرر زده است و موجب شده که در او حسادت ایجاد شود یعنی مطمئن است که این موجب می‌شود که او از نظر تربیتی مبتلای به گناهان شود که اگر این‌طور باشد یک قاعده بالاتری داریم که «قوا أنفسکم و أهلیکم نارا» تحریم ۶/ باید کاری کند که این شخص در گناه و معصیت نیفتد و طوری عمل کند و اقدام کند که او در گناه و معصیت قرار نگیرد و این از وظایف خاصی است که بر عهده پدر و مادر است و لذا از این جهت هم حرام است ولی باز تبعیض همیشه این حالت را ندارد و گاهی این حالت را دارد که اگر این حالت را داشته باشد دو عنوان گناه بر او مترتب است که یکی اضرار است و یکی این است که به آیه وقایه عمل نکرد که او را از گناه و معصیت حفظ کند.

سه. قاعده «حرمت ایذاء»

عنوان سوم این است که ایذاء باشد، گاهی هم با تبعیض ضرری به او وارد نمی‌کند ولی او ناراحت می‌شود، در ضرر عقده‌هایی در او ایجاد می‌شود که می‌ماند ولی در ایذاء ناراحت می‌شود که اگر این ایذاء هم ایذاء ملموس و محسوس باشد باز هم حرام است.

چهار. قاعده «اعانه بر اثم»

یکی هم قاعده اعانه بر اثم است.

این چهار قاعده است که ما قبلاً هر کدام را مستند به ادله‌اش کردیم که این‌ها تکالیف الزامی پدر و مادر است و بعضی هم قاعده‌های کلی‌تر از تربیت و یا تربیت خانوادگی است و بعضی هم در خصوص تربیت خانوادگی است، یکی قاعده حرمت اضرار است، یکی قاعده حرمت ایذاء است، یکی قاعده وجوب وقایه از گناه و معصیت است و

یکی هم قاعده اعانه بر اثم است. هرگاه تبعیض مصداق یک یا چند تا از این‌ها شود گناه است، اگر مصداق یکی باشد یک گناه و اگر مصداق چهار تا باشد چهار گناه است؛ و لذا فقه ما فقه رسا و غنی ای است یعنی اگر این روایات خاصه هم نبود قواعدی داریم که تکلیف تبعیض را روشن می‌کند ولی تبعیض را به طور مطلق تحریم نمی‌کند بلکه در یک حدود و با قیود و شرایطی تبعیض حرام می‌شود.

مجازات «ارتکاب تبعیض»

در ضررهای روحی و... معمولاً حدی ندارد مگر این که مثلاً طوری عمل کرده است که شخص دیوانه شده است که در آن جا ممکن است حدودی داشته باشد و اگر کبیره باشد تعزیر هم می‌شود ولی در همه جا نیست و خیلی محدود است.

عدم شمول قواعد در برخی مصادیق تبعیض

یک نکته دیگر که باید در این جا توجه کرد این است که گاهی فرد استحقاق یک تبعیض را دارد و حق او است، اگر به مرتبه حقی برسد که شرعاً برای او ثابت است، آن جا مقدم بر اضرار و... است و حق او است و دادن حق او موجب ناراحتی کسی می‌شود که این ایذاء و... اشکالی ندارد، مثلاً فرزندش پنج سال برای او خدمت کرده است و بر اساس یک قرارداد بوده است یا کاری کرده است که طبق قرارداد نبوده است ولی علی‌الاصول ارتکاز عرفی این بوده است که برایش چیزی قرار داد و در این جا آن تبعیض اشکالی ندارد، مانند این که حق کسی را می‌دهد و کسی بی‌جهت ناراحت می‌شود یا آسیب روحی می‌بیند که آن مانعی ندارد، یا امامی که قرار است از دنیا برود وصیت می‌کند و امامت را به امام بعدی می‌دهد و کم و بیش این‌طور بوده است که بقیه ناراحت می‌شدند که این تبعیض‌ها در این جا نیست، این تبعیض‌ها در جایی است که مستند به یک حق و مبنای حق ثابتی نباشد والا اگر مبنای حق ثابتی وجود دارد ادله شامل آن نمی‌شود، امر الهی است که باید ولایت را به‌دست او بدهد و در آن جا عنوان حق بر همه چیز مقدم است و هیچ جنبه شرعی ندارد که این تبعیض را ایجاد نکن بلکه در این جا تبعیض واجب می‌شود، این هم مطلبی است که باید به آن توجه داشت و لذا در جاهایی که فردی یک حقوقی از این‌ها دارد یا تکلیفی دارد و او در قبال آن موظف به این است که حق او را بدهد، در این جا تبعیض مشمول این قواعد نیست؛ و در صورت تراحم باید اهم و مهم را دید و آن هم قواعدی دارد و قواعد تراحم را باید اعمال کرد.

زمانی که امام باقر با امام صادق و بقیه فرزندانش متفاوت عمل کرد در این که او را به جامعه معرفی کرد، چون وظیفه او بود، این تبعیض است ولی خلاف عدالت نیست و همین ادله تبعیض هم که در این جا آمده است آن هم

منصرف از این تبعیض است، از این تبعیض‌هایی که مستند به یک واقعیتی است که باید آن را عمل کند ولو این که تفاوت است اما این تفاوت چیزی نیست که او وظیفه داشته باشد ابراز کند یا تفاوت نیست که در آن جا نباید اقدام به تبعیض کند و لذا اگر تبعیض در عمل او مستند به یک تفاوتی است که در همان جا تکلیفی وجود دارد که باید به آن تکلیفش عمل کند در این جا ادله تبعیض از این منصرف است و قواعد عامه هم شامل این جا نمی‌شود.

(اگر کسی می‌گوید که تبعیض مکروه است یا حرام است، این جا دختر و پسر فرقی نمی‌کند و شرع نگفته است که دختر و پسر متفاوت باشد، همان چیزی که عرف می‌گوید این تبعیض است.)

بنابراین تا این جا به این نتیجه رسیدیم که هم روایات قابل جمع بود و هم قواعد هم با این‌ها قابل انطباق است و تبعیض‌هایی که مستند به یک الزام شرعی در آن جا نباشد و موجب تضرر شخص یا ایذاء یا وقوعش در مفاسد و معاصی می‌شود این اشکال دارد و حرام است و غیر از آن اشکالی ندارد.

حکم در تبعیض غیر اختیاری

یک نکته دیگر این است که همه این بحث‌هایی که ما بیان می‌کنیم در جایی است که امر اختیاری باشد ولی گاهی واقعاً در تبعیض‌های فرد نسبت به فرزندان چیزهایی غیر اختیاری می‌شود که آن طبعاً مشمول حکمی نیست یعنی اصلاً برای او امکان ندارد که خود را کنترل کند که این طبعاً مشمول حکمی نیست و بعضی از بروزهای محبت و... گاهی حالت خیلی غیر اختیاری پیدا می‌کند و عرفاً نمی‌تواند خود را کنترل کند که آن مانعی ندارد ولی علی‌القاعده غالباً می‌تواند اختیاری باشد.

داستان حضرت یوسف (صلوات الله علی نبینا و آله و علیه‌السلام)

نکته دیگر قصه حضرت یعقوب و حضرت یوسف است، معلوم نیست که تفضیل حضرت یعقوب در یک حدی بوده که منشأ حسادت شده است، بلکه آن حسادت‌ها در اثر این بوده که می‌دیدند چه واقعیت‌هایی در او وجود دارد، نه این که برخورد حضرت یعقوب موجب شود که آن‌ها در آن مسیر قرار بگیرند، خیلی وقت‌ها این‌طور است یعنی پدر واقعاً به درستی رفتار کرده است یا استاد با شاگردانش به درستی رفتار کرده است ولی خود طرف وقتی می‌بیند کسی ممتاز است در حسادت می‌افتد، این‌ها وقتی خودشان عظمت و جلالت و شأن او را می‌دیدند و می‌فهمیدند که بالاخره در عمق وجود حضرت یعقوب توجهی به او به خاطر ولایتش است که آن توجهی که او به خاطر ولایتش دارد چیز مذمومی نیست بلکه ممدوح است یعنی مقام حضرت یوسف بالاتر از حضرت یعقوب بود و حتی نوعی

ولایت بر پدر داشت، در این جا هیچ تبعیض مذمت آمیزی نمی‌شود از حضرت یعقوب اثبات کرد. در این جا دو چیز وجود دارد:

محبت از باب ولایت

یکی محبتی است که از باب ولایت یوسف به او داشت که طبعاً این امر مذمومی نیست و این همان چیزی است که حکم الهی است و مستند به ولایت او است و البته آن‌ها این ولایت را می‌فهمیدند.

روحیات ناپسند برادران یوسف

دیگر این که خود آن‌ها وقتی جلالت و شأن او را می‌دیدند برایشان قابل تحمل نبود، نه این که حضرت یعقوب موجب آن شده باشد، آن چه که در حضرت یعقوب بوده است و اگر موجب هم شده است در حد محبت از باب ولایت بوده است که آن چیز مذمومی نیست و این از قاعده خارج است. دوم هم روحیات خود آن‌ها بود که این‌ها را در حضرت یوسف می‌دیدند و همین موجب حسادت آن‌ها می‌شده است. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت یعقوب تعاملات تبعیض آمیزی می‌آورده است و این در هیچ آیه و روایتی نیست.

می‌فرماید پند بگیرید از اشتباهاتی که فرزندان یعقوب کردند، اشتباه آن‌ها بود که بزرگی او را می‌دیدند و حسادت می‌کردند، البته محبت قلبی حضرت یعقوب چیزی نبود که مخفی کرد ولی آن محبت مستند به آن ملاک ولایی بوده که نسبت به او بوده است و لذا خلاف و اشتباهی در آن جا وجود ندارد که بتوانیم بگوییم که حضرت تبعیضی که موجب این مفاسد شده است انجام داده است یعنی تبعیضی که مستند به ملاک ولایی نبوده و موجب این مفاسد شده است. پس رفتار حضرت یعقوب این‌ها را ایجاد نکرده است، عظمت شخصیت یوسف و ضعف آن‌ها موجب این حسادت شده است. آخرین استفاده‌ای که می‌خواستیم کنیم این است که در قصه حضرت یعقوب نمی‌شود مذمتی پیدا کرد، می‌شود گفت که شاید راه بهتری بود تا این حد می‌شود در قصه حضرت یعقوب سلام‌الله‌علیه قبول کرد ولی بیش از این خیلی دلیل ندارد.

تبعیض برای ایجاد موازنه میان اولاد

آخرین نکته روایت سوم همین باب در مستدرک است که سند ندارد، امام صادق می‌فرماید پدر من گفت که من گاهی «وَاللَّهِ إِنِّي لَأُصَانِعُ بَعْضَ وُلْدِي وَ أَجْلِسُهُ عَلَى فَخْدِي (وَأَفْكَرُ لَهُ فِي الْمَلْح) وَ أَكْثَرُ لَهُ الشُّكْرَ وَ إِنَّ الْحَقَّ

لَغَيْرِهِ مِنْ وُلْدِي وَ لَكِنْ مَخَافَةً عَلَيْهِ مِنْهُ وَ مِنْ غَيْرِهِ لِيُثَلَّ بِمَا يَصْنَعُوا بِهِ مَا فَعَلُوا بِيُوسُفَ إِخْوَتَهُ^۱ آن حضرت در این روایت می‌فرماید که پدرم می‌گفت که من گاهی به بچه‌هایی که کمترند بیشتر توجه می‌کردم تا حسادت در آنها ایجاد نشود، قطعاً این امر مستحبی است، البته دلیل معتبر نیست که بخواهیم بگوییم واجب است یا مستحب است ولی به‌هرحال این هم می‌تواند تأیید کند که ایجاد یک موازنه برای این که در مسیرهای غلط نیفتند امر ممدوحی است.

ما راجع به تعامل با فرزندان در حوزه‌های عبادی و اعتقادی و جنسی و اقتصادی و اجتماعی و... بحث‌ها را ذکر کردیم اما در قرآن از آن طرف تکالیف دیگری هم دارد که راجع به این نوع تکالیفی که در قرآن نسبت به فرزندان است می‌خواهیم بحثی کنیم.

و صل الله على محمد و آل محمد

^۱ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص: ۱۷۲